

قواعد نسب

قواعد استنتاجی منطق ارسطویی

□ علی اصغر جعفری
کارشناس ارشد فلسفه و منطق

طرح مسئله

ارائه تصویری از نسب در حوزه منطق ارسطویی رایج در دوره اسلامی، ابتداء تحلیل گزاره‌ها و قواعد استنتاجی بر نسبتها و امکان حفظ سازگاری این نظام در مواجهه با منطق نسب مسئله بسیار مهمی است که بررسی آن، رویکرد تازه‌ای به ساختار نظام منطق ارسطویی است. بعلت عدم توجه به تمایز بین قضایای متضمن نسبت^۱ و قضایای متضمن مفاهیم نفسی^۲، منطق‌دانان در تبیین و تحلیل منطق ارسطویی دچار ناسازگاری بنیادین بوده‌اند، یعنی اگر چه در ظاهر منطق ارسطویی بر تحلیل قضیه بصورت موضوع (شیء) و محمول (مفهوم) استوار است و نسبت در آن بصورت مستقل تحلیل نشده است و لذا قواعد نسبت عملاً بخشی از منطق ارسطویی نیست؛ ولی بسیاری از قواعد استنتاجی و مباحث منطقی بنحوی بر نسب و قواعد آن مبتنی است.

بعبارتی دیگر، نسب، اصول و قواعد و احکامی دارد که این قواعد در منطق ما تعریف نشده‌اند اما منطق‌دانان در عمل آنها را بکار گرفته‌اند و از آنجاییکه تحت عنوان مستقلی نبوده‌اند تحلیل مناسبی از این مباحث ارائه نشده است. این ناسازگاری بگونه‌ای بوده است که از طرفی مثلاً در تحلیل قیاس مساوات، با دخالت کبرای خفی به قیاس، آنرا به قیاس حملی اقترانی برگردانده‌اند در حالیکه مقدمات چنین قیاسی، قضایای متضمن نسبت هستند و باید مبتنی بر قواعد نسب تحلیل و تبیین شود و از طرف

چکیده

منطق‌دانان در تبیین و تحلیل منطق ارسطویی بعلت عدم توجه به تمایز بین قضایای متضمن نسبت و قضایای متضمن مفاهیم نفسی دچار ناسازگاری بنیادین بوده‌اند؛ یعنی اگرچه در ظاهر منطق ارسطویی بر تحلیل قضیه بصورت موضوع و محمول استوار است و نسبت در آن بصورت مستقل و بعنوان جزء ذاتی قضیه تحلیل نشده است و لذا قواعد نسبت عملاً بخشی از منطق ارسطویی نیست، ولی بسیاری از قواعد استنتاجی و مباحث منطقی بنحوی بر نسب و قواعد مربوط به آن مبتنی است. این ناسازگاری بگونه‌ای بوده است که از یکسو قواعد، اصول و احکام نسب در منطق ما تعریف نشده‌اند و از سوی دیگر منطق‌دانان در عمل آنها را در مباحث منطقی مختلف بکار گرفته‌اند و از آنجاییکه تحت عنوان مستقلی نبوده‌اند تحلیل مناسبی از این مباحث ارائه نشده است. لذا در منطق سنتی، منطق نسب و قواعد استنتاجی مبتنی بر آن فدای این ناسازگاری شده است.

کلیدواژه

نسبت؛	منطق ارسطویی؛
منطق نسب؛	عکس سالب کلی؛
قیاس اقترانی؛	مأخذ اول؛
مأخذ ثانی؛	ابن سینا.

دیگر در اثبات اینکه عکس مستوی سالب کلی، سالب کلی است، بر مفهوم تباین که نسبتی متقارن است، تکیه کرده‌اند. لذا در منطق سنتی، منطق نسب و قواعد استنتاجی مبتنی بر آن فدای این ناسازگاری شده است. منظور از ابتناء در این فصل بمعنای دقیق کلمه نیست چرا که در مباحث مختلف منطقی، این ابتناء بیک معنا بچشم نمی‌خورد؛ یعنی اگر چه در بحث قیاس اقترانی شکل اول، وقتی از ابتناء چنین قیاسی بر نسبت اندراج و تعدی پذیری آن بحث می‌کنیم، منظور، معنای دقیق ابتناء بکار رفته است ولی در مباحث دیگر، مثل عکس مستوی یا مأخذ اول و مأخذ ثانی، لفظ ابتناء بمعنای واقعی مورد نظر نیست؛ بلکه منظور اینست که نسبت‌هایی از قبیل تقارن و تعدی و مقوم و تباین در این مباحث منطقی بکار گرفته شده و با التفات به این نسبتها و قواعد استنتاجی مبتنی بر آنها، عکس مستوی و مأخذ اول و ثانی را اثبات کرده‌اند، لذا می‌توان گفت که نشانه‌هایی از ابتناء گزاره‌ها و قواعد استنتاجی بر نسب و خواص استنتاجی آن در منطق قدیم ملاحظه می‌شود.

* برخی از منطقدانان مثل

ابن‌سینا و سهروردی قید «بقاء کذب» را در کنار «بقاء صدق» لازم دانسته‌اند و برخی دیگر مانند خواجه نصیر و قطب‌الدین رازی ذکر چنین قیدی را لازم نمی‌دانند.

که منطقدانان در مواضع مختلفی به بحث از آن می‌پردازند.^۵ در استنتاجهای بیواسطه برخلاف استدلالهای قیاسی، طرفین استدلال عمدتاً از قبیل قضایای حملی مسوره (محصولات اربعه) و گاهی از نوع قضایای شرطی هستند که یک قضیه بعنوان مقدمه منجر به قضیه‌ای دیگر بعنوان نتیجه یا مطلوب، در جریان استدلال قرار می‌گیرند.

برخی از اندیشمندان منطق تعریف دقیق و جامعی از «عکس» ارائه کرده‌اند: «عکس آنستکه هر یک از عقیدین بنحو تمام و کمال جابجا شوند بشرط اینکه کیفیت، صدق و کذب دو قضیه بحال اول خود باقی بماند؛ ولی حفظ کمیت لازم نیست».^۶ بنا بر تعریف یادشده، در استنتاج بروش عکس، دو قاعده استنتاجی بدست می‌آید: الف) از صدق اصل، صدق عکس لازم می‌آید و نه برعکس. ب) از کذب عکس (که نتیجه منطقی اصل است)، کذب اصل لازم می‌آید و نه برعکس.

قاعده دوم، از قید «بقاء کذب» که در تعریف عکس اخذ شده، استنباط می‌شود. برخی از منطقدانان مثل ابن‌سینا^۷ و سهروردی^۸ قید «بقاء کذب» را در کنار «بقاء صدق» لازم دانسته‌اند و برخی دیگر مانند خواجه نصیر^۹ و قطب‌الدین رازی^{۱۰} ذکر چنین قیدی را لازم نمی‌دانند و در واقع تعریف ذیل را پذیرفته‌اند:

ترتیب جزئی القضا یا مطلقاً

بعکس ترتیب لأصل سبقا

إن مع بقاء الصدق والکیف ظهر

فذاك عکس مستوی كما اشتهر^{۱۱}

ما در این فصل از بین مباحث منطقی برحسب ترتیب آنها در کتابهای منطقی، مباحثی را مطرح می‌کنیم که بنحوی مبتنی بر نسب و قواعد استنتاجی متضمن نسبت باشند؛ از جمله آنها تحلیل و تبیین عکس مستوی سالبه کلی مطلقه، تحلیل قیاس اقترانی حملی شکل اول و نیز تبیین مأخذ اول و مأخذ ثانی است که بتفصیل به بحث از آنها می‌پردازیم.

۱. عکس مستوی^۳ سالبه کلیه و نسبت تباین

عکس مستوی بعنوان یکی از روشهای استنتاج مستقیم^۴ (بیواسطه)، قاعده استنتاجی مفید و مهمی است

3. Conversion. 4. Immediate inference.

۵. منطقدانان دو بخشی بحث از تناقض، تضاد، تداخل، داخل تحت تضاد و عکس را تحت عنوان استدلالهای مباشر مطرح می‌کنند ولی دانشمندان منطق نه بخشی طرح چنین مباحثی را در احکام قضایا و نسبت بین آنها مورد بحث قرار می‌دهند.

۶. «وهو أن یصیر المحمول موضوعاً والموضوع محمولاً مع حفظ الکيفية وبقاء الصدق والكذب بحاله، أما الکمية فلا یجب أن تبقى».

(ابن سهلان ساوی، البصائر النصیریة، ص ۷۲).

۷. ابن‌سینا، اشارات، ص ۳۶. ۸. شیخ اشراق، ص ۳۱ تا ۳۳.

۹. خواجه نصیرالدین طوسی، شرح اشارات، ص ۱۹۶.

۱۰. قطب‌الدین رازی، شرح مطالع، ص ۱۷۵؛ شرح شمسیه، ص ۱۲۳.

۱۱. الحسنی الأعرج، الأرجوزة فی المنطق، ص ۳۴۱، منطق و مباحث الفاظ، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۰ ش.

منشأ چنین اعتقاد ناصوابی اینستکه آنها گمان می‌کنند قید «بقاء کذب» در تعریف عکس باین معناست که اگر قضیه اصل کاذب باشد لازم است که عکس آن نیز کاذب باشد و با ذکر موارد نقضی، اعتقاد خود را توجیه می‌کنند و می‌گویند: در برخی موارد ملزوم (اصل) کاذب است درحالیکه لازم (عکس) صادق است زیرا برخی لوازم اعم از ملزوم هستند و بهمین علت، استثناء نقیض مقدم، نتیجه‌ای را بدنبال خود ندارد، لذا چنین قیدی در تعریف جائز نیست.

استنتاج بطریق عکس - برخلاف قیاس اقترانی شکل اول و یا برخلاف وضع مقدم و رفع تالی - بدیهی نیست، بلکه باید آنرا بروشهای منطقی اثبات کرد. بنابراین منطقدانان به اثبات هر یک از موارد سه گانه عکس می‌پردازند که ما در این مقال بلحاظ ارتباط آن با موضوع مقاله، بتفصیل به اثبات عکس سالبه کلیه می‌پردازیم.

برای اثبات عکس مستوی سالبه کلیه طرق مختلفی در کتابهای منطوق ذکر شده است که ما از بین آنها روشی را مطرح می‌کنیم که از طریق نسبت تباین به اثبات آن می‌پردازد. این روش اثبات در فرهنگ اسلامی، قبل از ابن‌سینا در آثار منطقی بچشم می‌خورد. فارابی این روش را پذیرفته و بر سایر طرق ترجیح داده است و ابن‌سینا آن را نقد می‌کند که بتفصیل آن را نقل و نقد می‌کنیم.

اثبات عکس سالب کلی براساس تباین و نقد آن
عکس مستوی سالب کلی مطلقه، یک قضیه سالبه کلیه است؛ زیرا عقدین در سالب کلی، تباین کلی دارند و جابجایی طرفین قضیه، موجب تفاوتی در نسبت بین آندو نمی‌شود.

سالبه کلیه لا تسعکس

إلا کنفسها وغیره حبس

إذ لا یجوز سلب شیء أبدا

عن نفسه فی کل موضع بدها^{۱۲}

برای مثال، عکس مستوی «هیچ انسانی پرنده نیست» قضیه «هیچ پرنده‌ای انسان نیست» می‌باشد. با بیان زیر علت بکارگیری نسبت تباین در اثبات عکس مستوی سالب کلی مشخص می‌شود.

صورت برهان اثبات عکس مستوی سالبه کلیه مطلقه

از طریق تباین بصورت زیر است:

۱. هیچ الف ب نیست. (فرض)

۲. الف مابین ب است. ۱ و تعریف سالب کلی (تحلیل مفاد سطر ۱)

۳. مابین مابین، مابین است. قاعده‌ای در نسبت تباین

۴. ب مابین الف است. ۲ و ۳ و قاعده

۵. هیچ ب الف نیست. ۴ و تعریف سالب کلی

برخی منطقدانان بر این باورند که از این صورت برهان می‌توان دو گونه تقریر ارائه کرد که امام فخر رازی این دو قرائت مختلف را نقل و نقد می‌کند. خواجه^{۱۳} می‌گوید: فخر رازی در تبیین این برهان دچار بدفهمی شده و نسبت تباین در این استدلال را نسبتی متعدی تلقی کرده و قاعده یادشده را بصورت «مابین مابین، مابین است» بکسر «یا» فهمیده است و براساس این تلقی برهان یادشده را مورد نقد قرار می‌دهد؛ در صورتیکه منظور منطقدانان، قرائت «مابین مابین، مابین است» به فتح «یا» است. وی اعتراض وارد بر این برهان را همان بیان بوعلی در شفا می‌داند.

علامه حلی^{۱۴} نیز در بیان این برهان بر سخن شیخ در شفا و اشارات تأکید و از تفصیل آن خودداری می‌کند.

اما این گزارش خواجه از کلام فخر رازی، با مراجعه به متن الامارات ناصواب می‌نماید و فخر - چنانکه اشاره شد - ابتدا هر دو تقریر را نقل و سپس نقد و بررسی نموده است. منشأ این اختلاف قرائت، دوگانگی فهم قاعده‌ای است که در سطر سوم صورت برهان ذکر شده و هر کدام از این دو تقریر، مبنای خاصی دارند که ما بتفصیل آن را مطرح می‌کنیم.

قرائت اول: عده‌ای از منطقدانان این قاعده را بصورت «مابین مابین، مابین است» به کسر «یا» فهمیده‌اند؛ چنین تلقی از این قاعده مبتنی بر تعدی پذیری نسبت تباین است. عبارتی براساس چنین فهمی از قاعده، اگر امری با امر دیگر مابین باشد و آن امر دوم خود، با امر سومی مابین باشد تعدی پذیری نسبت تباین حکم می‌کند که امر اول با امر سوم نیز مابین باشد.

۱۲. همان، ص ۳۴۲.

۱۳. خواجه نصیر الدین طوسی، شرح اشارات، ص ۲۰۳ و ۲۰۴.

۱۴. علامه حلی، الأسرار الخفية في العلوم العقلية، ص ۸۵.

است، و تباین بمعنای سلب امری از امر دیگر، که تباین مصداقی است، بکار رفته است. سپس می‌گوید: تباین در این استدلال بمعنای اخیر آن - تباین سلبی - است. یعنی وقتی می‌گوییم: «هیچ ج ب نیست پس هیچ ب ج نیست» بدلیل اینکه «ج مابین ب است» این تعلیل به این معناست که «ج ب نیست» و هر آنچه یکی نباشد لذا دیگری هم نیست. و باین طریق عکس سالبه کلیه را به سالبه کلیه اثبات می‌کنند.

• نظام منطقی از سطوحی که همان نظام منطقی «موضوع، محمول، رابط» و یا منطقی مفاهیم و محمولات است، اقتضا می‌کند که مقدمات قیاس به حدود (موضوع و محمول) تحلیل شوند.

شیخ^{۲۰} می‌گوید: دلیل ما از دو حالت بیرون نیست یا بین است یا بین نیست. اگر دلیل (ج مابین ب است) بین باشد، آنگاه این قضیه که «ج ب نیست پس ب ج نیست» نیز بین خواهد بود؛ چرا که این قضیه معنای آن دلیل ما است. و اگر دلیل غیر بین باشد، معنای آن نیز غیر بین خواهد بود؛ زیرا منظور از «ب» و «ج» ماده مشخصی (مصداق خاصی) مد نظر نیست، بلکه «ج» عبارتست از هر مابینی و «ب» هم حاکی از هر مابینی است.

در صورتیکه دلیل باید از درجه وضوح و روشنی بیشتری نسبت به مدعا برخوردار باشد و بواسطه همین وضوح است که دلیل، مدعا را اثبات می‌کند؛ درحالیکه دلیل و مدعا در این استدلال بلحاظ وضوح هم‌رتبه هستند.

قرائت دوم مبتنی بر خاصیت تقارن نسبت تباین است؛ یعنی سطر سوم صورت برهان بصورت «مباین

ابن‌سینا^{۱۵} بعد از آنکه بیان عده‌ای را که از طریق برهان خلف به اثبات عکس مستوی سالبه کلیه پرداخته‌اند، مخدوش می‌داند؛ بنقل از همان عده، قرائت اول برهان از طریق مابینت را نیز ذکر می‌کند و می‌گوید: براساس این تلقی - مابین مابین، مابین است - هرگاه «هیچ ج ب نیست» بمعنای «ج مابین ب است» باشد، پس «ب» نیز مابین «ج» خواهد بود؛ یعنی «هیچ ب ج نیست».^{۱۶}

فخر رازی در شرح اشارات پس از نقل عبارات شفا، استدلال مبتنی بر این قرائت را بی‌اساس می‌داند و می‌گوید: ساختار این استدلال اساساً مختل است؛ زیرا وقتی می‌گوییم «هیچ ج ب نیست»، در این قضیه «ب» مابین است و «ج» مابین مابین است؛ درحالیکه «ب» مابین مابین لحاظ شده است؛ لذا اگر مابین مابین، مابین باشد، مستلزم این است که شیء، مابین خودش باشد. البته او مخالفت را مثال می‌زند و می‌گوید: اگر قاعده یادشده صحیح باشد، باید مخالف مخالف، خود آن شیء باشد، حال آنکه شیء نمی‌تواند با خودش مخالف باشد.^{۱۷} در واقع امام فخر رازی بر این باور است که کبرای استدلال - قاعده مابین مابین، مابین است - کاذب است و اساساً نسبت تباین، نسبتی متعدی نیست.

قرائت دوم: فخر رازی بعد از آنکه تقریر اول برهان را قابل خدشه می‌داند در ادامه، تقریر دوم را نیز بهمان عده از منتقدانان نسبت می‌دهد و می‌گوید: اگر آنها کلام خود را اصلاح کنند و بگویند قضیه «هیچ ج ب نیست» بمعنای تحقق مابینت بین طرفین قضیه است و از آنجاییکه تباین از هر دو طرف وجود دارد، وقتی «ب» مابین «ج» باشد لازم می‌آید «ج» نیز مابین «ب» باشد. و این همان معنای تحقق تباین از دو طرف است.^{۱۸}

نکته قابل توجه در این استدلال اشتراک لفظی مفهوم مابینت یا تباین است که با توجه به استعمال این لفظ در معانی مختلف باید مشخص شود که تباین در این استدلال به کدامیک از معانی آن بکار رفته است.

شیخ الرئیس^{۱۹} با ذکر این نکته بتفصیل تقریر دوم برهان را مورد ارزیابی قرار می‌دهد و می‌گوید: تباین در معانی مختلفی از قبیل تباین مکانی، که تباین غیر مجامع حقیقی است، تباین در حد و حقیقت، که تباین مفهومی

۱۵. همان، ص ۸۵.

۱۶. «هر آن ج لماکان مابیناً لب، و مابین المابین مابین، فب أيضاً مابین لج، فلا شیء من ب ج».

۱۷. فخر رازی، الانارات، ص ۱۱۹.

۱۸. همان، ص ۱۱۹.

۱۹. ابن‌سینا، شفا، ص ۷۸.

۲۰. همان، ص ۷۸.

مباین، مباین است»، فهمیده شده است. و این خاصیت در کلام فخر رازی با عبارت «والمباینه إنما تتحقق من الجانبین» بیان می‌شود.

فخر رازی این تقریر از برهان را نیز مخدوش می‌داند و می‌گوید: این استدلال از نوع مغالطه مصادره به مطلوب است و شیخ نیز این نقص را - چنانکه اشاره شد - با بحث اشتراک لفظی بودن مفهوم تباین توضیح می‌دهد و نتیجه می‌گیرد که اگر تباین در این استدلال تباین بمعنای سلبی باشد، آنچه‌ای که مطلوب و مدعای ماست، یعنی «ج ب نیست پس ج نیست»، مقدمه استدلال واقع می‌شود؛ زیرا معنای «ج مباین ب است» اینست که «ج ب نیست» و از آن نتیجه می‌گیریم که «ب ج نیست» و این همان مصادره به مطلوب است.

از بیانی که شیخ در شفا ارائه می‌کند و در آثار برخی منطقدانان دیگر نیز بچشم می‌خورد، اساس اثبات عکس مستوی سالبه کلیه بنابر تحلیل مفهومی، بر مبنای اصل متقارن بودن نسبت تباین - که قاعده‌ای استنتاجی در عالم نسب است - واقع شده است؛ لذا این قاعده «مباین مباین، مباین است»، دلیل مدعای ما نمی‌تواند باشد، زیرا اثبات غیر از تحلیل مفهومی است.

۲. ابتناء قیاس اقترانی شکل اول بر خاصیت تعدی در نسبت اندارج

مهمترین فعالیت ذهن ما استنتاج و استدلال است. حجت یا استدلال، روش ذهن در برطرف کردن جهل بسیط تصدیقی است. استنتاج را در کلیترین صورت آن می‌توان چنین تعریف کرد: رسیدن ذهن از تصدیقی و یا تصدیقهایی به تصدیق جدید؛ عبارت دیگر، قواعد منطق استنتاج بیانگر روشهای معتبر انتقال ذهن از تصدیقهایی پیشین به تصدیق جدید (استدلال منتج) است.

معتبرترین روش استنتاج در منطق ارسطویی، قیاس (یا سولوگسیموس) نام دارد. قیاس بر استدلالی اطلاق می‌شود که ذهن را از کلی به جزئی و یا از اصل به نتیجه و از قانون به موارد اطلاق آن می‌رساند. مثلاً وقتی از مقدمه کلی «انسان فناناپذیر است» به این نتیجه می‌رسیم که «سقراط فناناپذیر است»، به استدلال قیاسی پرداخته‌ایم.

تعریف دقیقتر قیاس در اصطلاح منطقدانان چنین

است:

إِنَّ قِيَاسَنَا قَضَايَا أَلْفَتْ

بِالذَّاتِ قَوْلًا آخِرَ اسْتَلْزَمَتْ^{۲۱}

رکن اساسی قیاس، تألیف قضایا و تنظیم مقدمات است. در قیاس اقترانی نسبت خبری که اذعان به آن (سلباً یا ایجاباً) مطلوب است، بنحو بالفعل در هیچکدام از مقدمات ذکر نشده است و لذا برای حصول آن، باید مقدمات قیاس (دو قضیه حملی مؤلف قیاس) را به حدود آن تجزیه کرد. مراد از حدود، موضوع و محمول است. پس از تجزیه مقدمات به حدود، چهار حد بدست می‌آید. حد وسط که یکی از حدود چهارگانه است در قیاس اقترانی جایگاه خاصی دارد. جایگاه حد وسط در قیاس اقترانی به حصر عقلی از چهار حالت بیرون نیست که بر مبنای این چهار موضع، قیاس اقترانی هم چهار شکل پیدا می‌کند.

بدیهیترین شکل قیاس اقترانی، شکل نخست آن است که حد وسط، محمول صغری و موضوع کبری واقع شده است:

اوسط اگر حمل یافت در بر صغری و باز

وضع به کبری گرفت شکل نخستین شمار

این شکل بجهت انتاج، روشنترین و معتبرترین شکل قیاس اقترانی است؛ بگونه‌ایکه کسی در منتج بودن آن شک نمی‌کند. بعبارت دیگر نتیجه در قیاس اقترانی شکل اول، لازم بین مقدمات است و با تصدیق مقدمات، بطور بدیهی تصدیق نتیجه حاصل می‌شود، برخلاف شکل‌های دیگر که منتج بودن آنها باید اثبات شود. یکی از راههای اثبات اعتبار شکل‌های دیگر، ارجاع آن به شکل نخستین است؛ روی همین اصل، شکل نخستین پایه و اساس شکل‌های دیگر می‌باشد.

در چنین شرایطی که مهمترین بحث قیاس، قیاس اقترانی شکل اول است و اعتبار دیگر قیاسها نیز مبتنی بر این قیاس است، اگر موقعیت، اعتبار، بدهت و شرایط انتاج آن بررسی شود دیگر قیاسها بتبع این قیاس جایگاه و منزلت خود را می‌یابند.

برخی از دانشمندان منطق، علی‌رغم اینکه قیاس اقترانی شکل اول مطلقه را بدیهی و بینای از اثبات

۲۱. حکیم سبزواری، اللئالی المنتظمة، ص ۲۸۵.

می‌دانند در عین حال، در تحلیل این قیاس بیان خاصی ارائه می‌دهند که در اعتبار و موقعیت کل قیاس اقترازی اهمیت اساسی دارد و تحولی عظیم در منطق استنتاج و استدلال قیاسی بوجود می‌آورد. بعبارت دیگر اگر تحلیل و بیان آن اثبات شود در واقع تمام قیاسات حملی بنحوی بر قیاسات متضمن نسبت مبتنی می‌شوند و منطق مفاهیم و محمولات یک موضعی جای خود را به منطق نسب و محمولات چند موضعی می‌دهند.

از اینرو ابن سینا در بیان شرایط قیاس اقترازی شکل اول مطلقه با تأکید بر تعدی پذیری نسبت اندراج می‌گوید: نتیجه دادن شکل اول علاوه بر دو شرط «موجبه بودن صغری و کلیت کبری» نیاز به شرط سومی دارد و آن اینست که جهت قضیه در صغری فعلیت باشد؛ زیرا اگر شرط فعلیت رعایت نگردد و جهت در صغری معنایی وسیعتر از

فعلیت یعنی به قید امکان عام یا امکان خاص مقید شود، بسبب آنکه اصغر در صغری از مصادیق بالامکان اوسط است و در کبری، بنابر عقیده ابن سینا، اکبر بر افراد بالفعل حدوسط، محمول است - بسبب آنکه بنابر عقیده ابن سینا، عقدالوضع و وصف عنوانی، بر

موضوعات بالفعل ثابت است - احتمال دارد که حکم اکبر بر مصادیق بالفعل اوسط، شامل افراد بالامکان اصغر نشده، و در نتیجه حکم اکبر بر حدوسط، به اصغر تعدی نکند.^{۲۲}

بیان او در اشارات چنین است:

الشکل الأول: هذا الشكل من شرطه فی أن یکون قیاساً منتج القرینة أن تكون صفراء موجبة أو فی حکم الموجبة... وتكون کبراه کلیة... وذلك إذا كان ج ب بالفعل کیف کان؛ أما إذا کان کل ج ب بالامکان فلیس یجب أن یتعدی الحکم من ب إلى ج تعدیاً یتناً.^{۲۳}

قطب‌الدین رازی^{۲۴} نیز در شرح کلام ابن سینا، نظر وی را مورد تأیید قرار می‌دهد.

نظام منطق ارسطویی که همان نظام منطق «موضوع»

محمول، رابط» و یا منطق مفاهیم و محمولات است، اقتضا می‌کند که مقدمات قیاس به حدود (موضوع و محمول) تحلیل شوند. قضایایی که شایستگی مقدمه بودن قیاس را دارند تنها قضایای محصوره‌اند یا قضایایی که در حکم آن قضایا (مهمله) هستند. و قضایای شخصی و طبیعی - که در حکم شخصی هستند - مقدمه قیاس واقع نمی‌شوند چرا که اینگونه قضایا در علوم، اعتباری ندارند. قضایای محصوره نیز دارای دو حد (عقدالوضع و عقدالحمل) یا مفاهیم تک موضعی - باصطلاح منطق جدید - هستند که این قضایا بعد از آنکه مقدمه قیاس و در جریان استنتاج واقع می‌شوند بکمک رابطه‌ای که ایندو حد را بهم می‌پیوندند بگونه‌ای خاص تحلیل و تبیین می‌شوند.

قبلاً گفتیم که قضیه به دو حد ذاتی تحلیل می‌شود و

رابطه بعنوان جزء ذاتی قضیه محسوب نمی‌شود؛ چرا که قائم به طرفین قضیه (حدین) است. روابط در قضایای مختلف معانی متفاوت پیدا می‌کنند. معنای اول رابطه در قضایای شخصی و طبیعی، بمعنای عضویت است یعنی موضوع، عضو محمول است. معنای دوم رابطه، تساوی است

یعنی موضوع مساوی محمول است و این نوع رابطه در قضایای متضمن نسبت تحقق پیدا می‌کنند. معنای سوم رابطه در قضایای محصوره و مهمله - که در حکم محصوره جزئی است - اندراج است؛ یعنی موضوع (عقدالوضع) مندرج در محمول (عقدالحمل) است.

از اینرو حمل در قیاس اقترازی یعنی اندراج عقدالوضع در عقدالحمل، زیرا مقدمات قیاسات اقترازی قضایای محصوره هستند که متضمن مفهوم اندراج هستند.

براساس مطالب یادشده، نظام استنتاجی منطق ارسطویی که بر قیاس اقترازی حملی مبتنی است با یک ناسازگاری دوسویه روبرو است. از طرفی این نظام با

• منطق‌دانان پیرو ارسطو، در تبیین شکلهای قیاس اقترازی از مفهوم اندراج استفاده می‌کنند که خود، بستوی ارجاع قیاس اقترازی به قیاس متضمن نسبت است.

۲۲. شرط فعلیت صغری بعقیده فارابی که عقدالوضع را بالامکان می‌داند، ضروری نیست و لذا بیان او متفاوت است.

۲۳. ابن سینا، اشارات، ص ۴۹ و ۵۰.

۲۴. قطب‌الدین رازی، شرح اشارات، ص ۲۴۱ تا ۲۴۴.

تحلیل مقدمات قیاس به دو حد، مدعی است که تمام قیاسها با این تحلیل، باید مبتنی بر مفاهیم و حدود و تحلیل «موضوع، محمول، رابط» استوار باشند؛ درحالیکه در همین نظام منطقی با قیاسهایی مواجهیم که از مقدماتی تألیف می‌شوند که متضمن نسبت یا بخش محمولی چندموضوعی (باصطلاح منطق جدید) هستند و اینگونه قیاسها براساس تحلیل به حدین، معضل بزرگی ایجاد می‌کنند. بنابراین ارجاع قیاس امثال مساوات به قالب اقترانی خالی از اشکال نیست.

از طرف دیگر مقدمات قیاس اقترانی اگر متضمن مفهوم اندراج باشند، با توجه به اینکه اندراج براساس خاصیت تعدی خود از قواعد خاص عالم نسب پیروی می‌کند، مستلزم این است که قیاسات اقترانی بنحوی بر قیاسات متضمن نسبت تحویل و مبتنی گردند؛ یعنی مفاهیم یک موضوعی به مفاهیم چندموضوعی تبدیل شوند. عبارت دیگر منطق‌دانان پیرو ارسطو،^{۲۵} در تبیین شکلهای قیاس اقترانی از مفهوم اندراج استفاده می‌کنند که خود، بنوعی ارجاع قیاس اقترانی به قیاس متضمن نسبت است. مثلاً اگر قیاس: «هر الف ب است و هر ب ج است» را به «الف مندرج در ب است و ب مندرج در ج است» تحویل کنیم، در اینصورت قیاس اقترانی حملی را بر امثال قیاس مساوات مبتنی کرده‌ایم؛ چرا که ایندو مقدمه براساس خاصیت تعدی پذیری نسبت اندراج این نتیجه را بدنبال دارد که «هر الف ج است» یعنی هر الف مندرج در ج است.

با چنین تحلیلی، نظام منطق ارسطویی که بر حدود و مفاهیم مبتنی است و تلقی «موضوع، محمول، رابط» را از مقدمات قیاس ارائه می‌کند عملاً و بنحو غیر مستقیم، بر نظام مبتنی بر نسبت (تعدی نسبت اندراج) بنا می‌شود.

توضیح مطلب: هر قیاس اقترانی با دو مقدمه‌ای که از نوع قضایای محصوره هستند، منتج به نتیجه‌ای می‌شوند که این نتیجه با تحلیل خاصی از مقدمات بدست می‌آید: مثلاً قیاس: «هر الف ب است» و «هر ب ج است»، بعنوان دو مقدمه این نتیجه را در پی دارد که: «هر الف ج است». منطق‌دانان اینگونه قیاسها را که از نوع قیاس اقترانی حملی است، چنین تحلیل می‌کنند که صغری بکمک نسبت

اندرراج باین معناست که «هر الف مندرج در ب است» و کسبری را بمعنای «هر ب در ج مندرج است» در نظر می‌گیرند. ایندو مقدمه بکمک یک کسبری کلی «مندرج در مندرج، مندرج است»، نتیجه یادشده را بدست می‌دهد، که آن نیز باین معناست که «هر الفی مندرج در ج است». صحت کسبری کلی براساس قاعده‌ای در عالم نسب بنام خاصیت تعدی پذیری نسبت اندراج تبیین می‌شود؛ باین معنا که هرگاه یک شیء در شیء دوم مندرج باشد و آن شیء دوم نیز در شیء سوم مندرج باشد، تعدی پذیری نسبت اندراج حکم می‌کند که شیء اول نیز در شیء سوم مندرج است.

با چنین تحلیلی از نسبت اندراج و خاصیت تعدی پذیری آن، قیاس اقترانی شکل اول چهره دگرگونی می‌یابد و از قالب «موضوع، محمول، رابطی» که مبتنی بر حدین و محمولات تک موضوعی است، به قالب منطق نسب که مبتنی بر محمولات چندموضوعی است تبدیل می‌شود. وقتی شکل اول اقترانی چنین تحلیل شود بقیه اشکال اقترانی نیز که براساس شکل اول اثبات می‌شوند، بتبع چنین تبیین می‌گردند.

بنابراین با چنین تقریری از قیاس اقترانی شکل اول، تحولی عظیم در نظام استنتاجی منطق ارسطویی شکل می‌گیرد و همه انواع قیاسات اقترانی بنحو غیرمستقیم مبتنی بر قواعد «نسبت»ها تحلیل و تبیین می‌شوند و این نمونه بارز کاربرد قواعد نسب در منطق محمولات منطق‌دانان پیرو ارسطو است.

۳. مأخذ اول و مأخذ ثانی و اصل تعدی پذیری نسبت مقوم

منطق‌دانان در کتاب برهان از مبحث صناعات خمس مسئله‌ای تحت عنوان مأخذ اول و مأخذ ثانی و تفاوت آندو را مطرح می‌کنند. در اثبات قضایای یقینی بعنوان مسئله برهانی، قاعده بر اینستکه در قضایایی که نتیجه قیاس برهانی هستند محمول آنها نمی‌تواند نسبت به موضوع آن ذاتی مقوم باشد؛ زیرا مقوم، بین الثبوت است و نیازی به اثبات آن از طریق قیاس برهانی نیست، بلکه

۲۵. ابن رشد، تلخیص منطق ارسطو، تحقیق جبرار جیهامی، المجلد الأول، بیروت، دار الفكر اللبناني، ص ۸۹ تا ۱۰۹.

علاوه بر این قابل اثبات برهانی هم نمی‌باشد. از طرف دیگر چون عرض غیر لازم هم نمی‌تواند محمول قضایای یقینی واقع شود، بنابراین حداکبر نسبت به حداصغر (محمول نتیجه قیاس برهانی نسبت به موضوع آن) لزوماً عرض ذاتی است یعنی نه مقوم است و نه عرض غیر لازم. اندیشمندان منطقی اعتقاد دارند که برای انتاج چنین قضیه‌ای که حداکبر نسبت به حداصغر عرض لازم است، دو راه وجود دارد که بر مبنای این دوگانگی، تفاوت مأخذ اول از مأخذ ثانی مشخص می‌شود. راه نخست، قیاسی است که در آن حدوسط مقوم حداصغر باشد که این روش را مأخذ اول می‌گویند. راه دوم، قیاسی است که در آن حدوسط نسبت به حداصغر عرض لازم باشد که به این روش مأخذ ثانی گویند.

*** نظام منطق ارسطویی که بر حدود و مفاهیم مبتنی است و تلقی «موضوع، محمول، رابط» را از مقدمات قیاس ارائه می‌کند عملاً و بنحو غیر مستقیم، بر نظام مبتنی بر نسبت (تعددی نسبت اندراج) بنا می‌شود.**

منطقدانان در بحث تفاوت ایندو، نکته‌ای را مطرح می‌کنند که بسیار حائز اهمیت است و آن اینست: در مأخذ اول حداکبر نسبت به حدوسط نمی‌تواند مقوم باشد؛ زیرا در اینصورت حداکبر در نتیجه هم نسبت به حداصغر مقوم خواهد بود و گفتیم که در مطلوب برهانی چنین امری محال است. منطقدانان در بیان اینکه چرا اگر در کبری، حداکبر نسبت به حدوسط مقوم باشد، در نتیجه نیز حداکبر نسبت به حداصغر مقوم خواهد بود، از قاعده‌ای در عالم نسبتها بهره می‌گیرند؛ یعنی آنها علت این امر محال را ناشی از خاصیت تعدی پذیری نسبت مقوم می‌دانند.

توضیح مطلب: در قیاس: «الف ب است» و «هر ب ج است» پس «الف ج است». بفرض برهانی بودن قیاس، انحصاراً «ج» عرض لازم (ذاتی) «الف» است. و اگر «ب» (حدوسط) مقوم «الف» باشد (بنابراین فرض که قیاس از

نوع مأخذ اول است)، در اینصورت اگر «ج» (حداکبر) مقوم «ب» باشد، تعدی پذیری نسبت مقوم حکم می‌کند که «ج» مقوم «الف» باشد، حال آنکه چنین امری محال است و خلاف فرض است. چنین نتیجه محالی در قالب یک قیاس مساوات می‌تواند اقامه شود:

ب مقوم الف است. (به فرض مأخذ اول)

ج مقوم ب است.

ج مقوم الف است.

انتاج قیاس یادشده بر مقدمه کلی صادقی مبتنی است: «مقوم مقوم، مقوم است». عبارت دیگر اساس این بحث بر قاعده‌ای از قواعد نسب بنام خاصیت تعدی مندرج در نسبت مقوم مبتنی است و این نمونه دیگری از کاربرد نسبتها در مباحث منطقی یا ابتناء مسائل منطقی بر قواعد نسب است.

توضیح این نکته ضروری است که در مأخذ ثانی، نسبت حداکبر به حدوسط هم می‌تواند مقوم باشد و هم می‌تواند عرض لازم باشد؛ زیرا در هیچکدام از دو مورد یادشده، محذور محال - آنگونه که در مأخذ اول ذکر کردیم - لازم نمی‌آید؛ چرا که حدوسط در صغری نسبت به حداصغر (بنا به فرض مأخذ ثانی بودن) لزوماً عرض لازم است.

در پایان این مبحث ذکر مثال از هر کدام مطلب را روشنتر می‌کند.

- مثال برای مأخذ اول:

صغری: انسان، ناطق است (مقوم)

کبری: هر ناطقی متعجب است. (عرض لازم)

نتیجه: انسان متعجب است. (عرض لازم)

- مثال برای مأخذ ثانی:

صغری: انسان متعجب است. (عرض لازم)

کبری: هر متعجبی ضاحک است. (عرض لازم)

نتیجه: انسان ضاحک است. (عرض لازم)

- مثال برای مأخذ ثانی:

صغری: ضاحک انسان است. (عرض لازم)

کبری: هر انسانی حیوان است. (مقوم)

نتیجه: ضاحک حیوان است. (عرض لازم)

مأخذ اول و مأخذ ثانی

محمولات مسائل مقوم موضوعات آنها نیستند، بلکه اعراض ذاتی موضوعاتند؛ زیرا مقوم را نمی‌توان طلب کرد. در چنین شرایطی در محمولات مقدمات نیز اگر فقط حدواوسط، مقوم اصغر باشد مأخذ اول، و گرنه مأخذ ثانی نامیده می‌شود.

محمول هر مسئله باید خارج از موضوع بوده و نمی‌تواند مقوم آن باشد؛ زیرا مقوم شیء را نمی‌توان با برهان برای آن شیء اثبات کرد چه اینکه تصور موضوع متوقف بر ثبوت محمول بر آن است. و از آنجائیکه یکی از خواص جزء، اینستکه در وجود و عدم ذهنی و خارجی مقدم بر کل باشد، لذا نمی‌توان بر مسائل علمی برهان اقامه کرد مگر پس از تصور اجزاء آنها.

بعنوان مثال در بررسی اینکه آیا بر جوهریت نفس و صور جوهری برهان اقامه می‌شود، نکته قابل توجه و بااهمیت اینستکه آنچه از نفس معلوم ماست مدبر بودن نفس است و این معلوم ما، عارض بر نفس است و نه حقیقت آن، و وقتی جوهر نفس را طلب می‌کنیم جوهر این معلوم را نمی‌خواهیم بلکه جوهریت چیزی را می‌طلبیم که این امر معلوم (مدبر بودن) بر آن صدق می‌کند نه اینکه ذاتی خود این امر معلوم باشد. در مورد جوهریت صور و امور مشابه آن نیز مطلب همین است.

از آنچه گفتیم معلوم می‌شود که مقوم نمی‌تواند مطلوب باشد، بلکه محمولات باید اعراض ذاتی موضوعات مطالب خود باشند، در حالیکه این محمولات در مقدمات می‌توانند مقوم باشند؛ لذا حدوسط در برهان می‌تواند مقوم اصغر و یا عارض آن باشد. پس اگر حدواوسط، مقوم اصغر باشد اکبر نمی‌تواند مقوم حدوسط باشد؛ زیرا مقوم مقوم شیء، مقوم شیء است، بلکه باید در این حالت عارض آن باشد که آن را مأخذ اول گویند. مثل اینکه بگوییم: انسان ناطق است و هر ناطقی ضاحک است. اما اگر حدوسط عارض اصغر و نه مقوم آن باشد، در اینصورت حداکبر می‌تواند مقوم حدوسط و یا عارض آن باشد که آن را مأخذ ثانی گویند.^{۲۶}

پشتوانه این بحث (تفاوت مأخذ اول و مأخذ ثانی)

همانستکه عده‌ای از منطقدانان در مسئله عرض لازم غیر مقوم مطرح می‌کنند. منطقدانان در این بحث نشانه‌هایی را که موجب جدایی معانی ذاتی از مفاهیم عرضی است ذکر می‌کنند که یکی از آنها اینست: ذاتی مقوم محال است که از ماهیت خود جدا شود؛ مثلاً حیوان یا ناطق از انسان جدایی‌ناپذیر است، در صورتیکه رواست عرضی از معروض خود منفک شود؛ مانند سفیدی و سیاهی برای انسان که بود و نبود آنها هیچگونه اثری در ماهیت معروض ندارد.

با توجه به این علامت، جمعی از اهل منطق بر این باورند که نشانه یادشده مخصوص ذاتیات ماهیت است؛ در نتیجه هر مفهومی که سلب آن از ماهیت در ذهن ممتنع و ناممکن باشد مسلماً آن مفهوم ذاتی مقوم است نه عرضی، خواه لازم یا غیر لازم باشد.

عقیده ابن‌سینا در این مسئله درست خلاف نظریه این جماعت است. او عقیده دارد که این نشانه بهیچوجه به معنای ذاتی مقوم اختصاص نداشته، بلکه خاصیتی است فراگیر، که معنای ذاتی مقوم و عرض لازم (هر دو را) به یک اندازه شامل است. بعبارت دیگر ابن‌سینا از طریق بطلان تسلسل و برهان خلف اثبات می‌کند که ثبوت عرض لازم برای ماهیت امری بدیهی و پیداست و اعتقاد به چنین حکمی علاوه بر تصور موضوع و محمول و نسبت، بهیچوجه به واسطه دیگری - همانند ثبوت ذاتیات ذات برای آن - محتاج نیست؛ بهمین سبب این قضایا اولیاتند و نیازی نیست که ما عرض لازم را برای ماهیت خود با دلیل اثبات کنیم، مگر اینکه معتقد باشیم که ثبوت عرضی لازم برای ماهیت خود، امری ناپیداست؛ مثل قضیه «عدد چهار زوج است» و بخوبی پیداست که در مثال یادشده، تصور موضوع، محمول و نسبت در ذهن، خودبخود کافی است که به این حکم (ثبوت محمول برای موضوع) یقین نمائیم.^{۲۷}

شارحان ابن‌سینا در توضیح این کلام وی بتفصیل سخن گفته‌اند. از جمله قطب‌الدین رازی در بسط سخن او به ارتباط این بحث و مسئله مأخذ اول و مأخذ ثانی و

۲۶. علامه حلی، الجوهر النضید، ص ۲۱۶.

۲۷. ابن‌سینا، اشارات، ص ۵ و ۶.

تفاوت آندو پرداخته است. او می‌گوید: اگر فرض کنیم که ثبوت عرض لازم برای ماهیت خود، امری بدیهی نباشد، می‌بایست این حکم ناپیدا را با واسطه‌ای اثبات کنیم. حال فرض می‌کنیم که ثبوت عرض لازم برای ماهیت به واسطه و میانجی محتاج است. از اینرو می‌گوییم واسطه‌ای که مثلاً جفت بودن را برای عدد چهار برای ما اثبات می‌کند از دو حال بیرون نیست: یا آن واسطه عرض لازم دیگری است که بر این عرض لازم پیشی دارد و یا آنکه آن واسطه مقوم ذاتی ماهیت است.

بنابر احتمال دوم که واسطه مقوم ماهیت خود باشد و بخواهیم بوسیله آن، عرض لازم را برای ماهیت اثبات کنیم، این پرسش مطرح می‌شود که نسبت عرض لازم با این واسطه چگونه است؟ آیا عرض لازم مقوم و ذاتی واسطه خود است؟ این احتمال بیهان خلف، باطل است؛ زیرا باستناد این قاعده که «مقوم مقوم، مقوم است» یعنی جزء جزء ماهیت، جزء ماهیت است - که خود قاعده‌ای در عالم نسب و مبتنی بر خاصیت تعدی‌پذیری نسبت مقوم است - لازم می‌آید که عرض لازم، مقوم ماهیت خود باشد و این حکم خلاف فرض است. منطقدانان چنین برهانی را که مبتنی بر احتمال یادشده باشد، مأخذ اول گویند و در کتاب برهان به بحث از آن می‌پردازند. ساختار این استدلال چنین است که حدوسط در صغری مقوم اصغر است و اگر در کبری حداکبر مقوم حدوسط باشد همین احتمال - مستلزم خلف - را در پی دارد؛ زیرا در اینصورت لازم می‌آید که حداکبر در نتیجه مقوم حداصغر باشد در صورتیکه «المقوم لایطلب».

احتمال دوم، فرض دیگری نیز دارد و آن اینست که معنای عرضی - همانگونه که لازم ماهیت است - لازم واسطه خود، که خود آن واسطه مقوم ذاتی ماهیت است، هم باشد. بنابراین فرض از احتمال دوم و نیز فرض احتمال اول (واسطه، عرض لازم دیگری که سابق بر این عرض لازم است) امر محالی لازم می‌آید؛ یعنی هرگاه ثبوت عرضی لازم برای واسطه خود، به واسطه دیگری، که آن هم عرض لازم است، محتاج باشد، این واسطه‌ها در هر دو احتمال به بینهایت ادامه می‌یابد. پیداست که ثمره چنین فرضی، تحقق امور نامتناهی است که عقل، هستی آن را

منکر است. پس با بطلان تسلسل و برهان خلف به این نتیجه می‌رسیم که ثبوت عرض لازم برای ماهیت خود، قضیه‌ای اولی و یقینی است و لذا محمول برای موضوع خودبخود و بدون واسطه ثابت است و عقلاً روا نیست که چنین محمولی از موضوع خود سلب شود با اینکه محمول، ذاتی و مقوم ماهیت خود نیست.

با روشن شدن تعریف عرض لازم غیرمقوم، سه احتمال رخ می‌نماید که منجر به قضایای یقینی اولی می‌شود که محمول آنها عرض لازم موضوع خواهند بود. احتمال اول: حدوسط در صغری مقوم حداصغر و حداکبر در کبری عرض لازم حدوسط.

احتمال دوم: حدوسط عرض لازم حداصغر در صغری و حداکبر در کبری مقوم حدوسط.

احتمال سوم: حدوسط در صغری عرض لازم حداصغر و حداکبر در کبری عرض لازم حدوسط.^{۲۸}

تمام این احتمالات سه گانه نزد منطقدانان، مأخذ ثانی نامیده می‌شوند و نتیجه آنها این خواهد بود که حداکبر در نتیجه عرض لازم حداصغر باشد و این همان مطلبی است که ابن سینا درصدد اثبات آن بوده است.

از مطالب یادشده ارتباط بحث عرض لازم غیرمقوم و بحث مأخذ اول و مأخذ ثانی و نیز علت طرح بحث اخیر در مسئله عرض لازم غیرمقوم از سوی منطقدانان تبیین می‌شود؛ لذاست که منطقدانان پس از بیان این بحث به طرح مسئله مأخذ اول و ثانی که جایگاه اصلی آن در کتاب برهان است، می‌پردازند.

ارتباط بحث مأخذ اول و مأخذ ثانی با محتوای این مقاله نیز باین علت است که طرح این بحث مبتنی بر قاعده‌ای از نسب و خاصیت آن، تحت عنوان نسبت مقوم و تعدی‌پذیری آن است؛ یعنی این خاصیت حکم می‌کند که اگر حدوسط نسبت به حداصغر مقوم باشد و حداکبر نیز نسبت به حدوسط مقوم باشد، لزوماً حداکبر در نتیجه مقوم حداصغر خواهد بود؛ زیرا مقوم نسبتی متعدی است یعنی مقوم مقوم، مقوم است.

* * *

۲۸. قطب‌الدین رازی، شرح اشارات، ص ۵۴ و ۵۳.